فصل‌نامه علمی ـ پژوهشی پژوهش‌نامه‌ی تاریخ اسلام
سـال اول، شماره چهارم، زمستان ۱۳۹۰
صفحات ۱۰۷ – ۱۳۱

خوارج و نفی حکومت

نگرش آنارشیستی یا هرج و مرج‌طلبی[۱]

سید ابو الفضل رضوی[۲]

چکیده

خوارج فرقه‌ای اسلامی است که در خلال جنگ صفین و ماجرای حکمیت پدید آمد و می‌توان سابقه اندیشه خوارج را تا زمان حضرت رسول (ص) و اواخر دوره خلافت عثمان دنبال کرد. مهم‌ترین بحثی که آنان در آغاز خروجشان مطرح کردند، انکار حکومت با استناد به عبارت «لا حکم الا لله» بود. این دعوی، عمر کوتاهی داشت و تعارضی میان اندیشه و عمل این مدعیان پیش از طرح چنین ادعایی دیده می‌شد. سنجش نگرش خوارج با «آنارشیسم»؛ یعنی مکتب جدیدی که به نبود حکومت معتقد است، رهیافت تازه‌ای به بررسی دیدگاه خوارج درباره نفی حکومت خواهد بود. آنارشیسم به‌رغم ترجمهٔ فارسی نارسای آن (هرج و مرج طلبی)، ضرورت وجودیِ حکومت را بر پایه نگرشی ایده‌آلیستی رد می‌کند؛ آن‌گاه در محیطی بدون نظام حکومتی، راه‌هایی پیش می‌نهد که حتی اگر غیر عملی باشند، از واقع‌گرایی و نگرش انتقادی مثبتی برخوردارند. این مقاله به سنجش اندیشه سیاسی خوارج در نفی حکومت با رویکرد آنارشیستی می‌پردازد تا بدین پرسش پاسخ گوید: سرخوردگی سیاسی و سرگردانی فکری خوارج (محکمه) بر اثر پذیرش حکمیت و ناخرسندی آنان از این ماجرا و کوشش‌هایشان برای مشروعیت‌بخشی به هرج و مرج‌طلبی‌های خود، تا چه اندازه در اندیشه آنان (انکار حکومت) تأثیر گذارده است؟

کلیدواژگان

خوارج، آنارشیسم، حکومت، نفی حکومت.

---

۱. تاریخ دریافت:۸۹/۱/۲۵. تاریخ پذیرش: ۹۰/۴/۲۱

۲. استادیار دانشگاه لرستان. (Razavi_edu@yahoo.com)

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-15]

[DOR: 20.1001.1.22519726.1390.1.4.5.9]

مقدمه

انسان موجودی «مدنی‌بالطبع» است و بر اثر نیازهای اجتماعی و بـر پایـه تجربـه‌های تاریخی‌اش می‌کوشد تا نظام‌هایی برای زنـدگی خـود پدیـد آورَد. او بـرای پاسـخ‌گویی نظام‌مند به نیازهای سیاسی خویش، اصل حکومت را پذیرفته و آن را دست‌آورد بـزرگ سیر تمدنی خود دانسته است. اسلام نیز در قالب دینی که در مرحلـه ویـژه‌ای از رونـد تمدن بشر پدید آمد و در سرزمینی با ویژگی‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصـادی خـاص به بار نشست، بر ضرورت وجودی حکومت تأکیـد می‌کنـد. پـس از درگذشـت پیـامبر (ص) درباره چگونگی انتخاب حاکم و ویژگی‌های وی نزاع‌هایی درگرفت، امـا دربـاره ضرورت حکومت و نفی احتمالی آن بحثی در میان نبود؛ یعنی همه مسلمانان ـ آگاهانـه یا مقلدانه و رسمی یا غیر رسمی ـ به وجوب حکومـت اذعـان می‌کردنـد، امـا خـوارج (مارقین) در دهه سوم پس از رحلت پیامبر (ص)، دیـدگاه ویـژه‌ای در این‌بـاره عرضـه کردند و دسـت‌کم در دوران کوتـاهی، ضـرورت حکومـت را منکـر شـدند. بی‌گمـان، دگرگونی‌های پیش‌آمده در جامعه اسلامی پس از رحلت پیامبر (ص)، در پیدایی مارقین و خروج آنان از گفتمان سیاسی حاکم بر جامعه اسلامی بسی تأثیر گـذارد؛ چنان‌کـه در پیدایی گروه‌های دیگری همچون مرجئه و بعدها معتزله تأثیرگذار بود.

باری، مارقین به‌رغم دیگر فرقه‌ها و گروه‌های اسـلامی و بـه‌رغم حاکمـان مسـلمان؛ یعنی ابوبکر، عمر، عثمان (پیش از کنار رفتن از مسیر درست خلافت) و حضرت علـی (ع) (پیش از پذیرش حکمیت)، به نفی حکومت پرداختند. البته آنان دیدگاه یکسانی بـا یک‌دیگر در این‌باره نداشتند و در مخالفت با حکمیت که خود در پذیرش آن تأثیرگـذار بودند، دلایل چندان استواری عرضـه نمی‌کردنـد[1]؛ چنان‌کـه سـلوک عملی‌شـان نیـز بـا ادعایشان ناسازگار بود؛ یعنی با گـزینش امـام جماعـت و فرمانـدهٔ جنـگ، بـه شـیوه‌ای

۱. خوارج گاهی مخالفت خود را با علی (ع) درباره حکمیت، به دراز شدن دوره جنگ و کشتار فراوان مسلمانان مدلّل می‌کردند و گاهی علی (ع) را بدین متهم می‌دانستند که در امر حکومت متعلق به خدا، به شک دچار شده و گاهی بدون ذکر علت و تنها به سبب اینکه حکمیت را پذیرفته و از این کار توبه نکرده است، او را متهم می‌کردند. چنین رفتاری در مراحل بعدی؛ یعنی هنگامی که گروه فراوانی از آنان پشیمان شدند و از حروراء یا نهروان به کوفه بازگشتند نیز نمایان می‌شد و از سرگردانی و ابهام فکری آنان خبر می‌داد. ر.ک: دینوری، ۱۳۶۶، ص ۵۶ ـ ۲۵۴، ۴۸-۲۴۷؛ طبری، ۱۳۶۹، ج ۶، ص ۲۵۶۳، ۲۵۷۳، ۸۶-۲۵۸۴، ۶۰۰-۲۵۹۳؛ عاملی، ۱۳۸۴، ص ۹۶، ۳۳ ـ ۱۳۲، ۴۱ ـ ۱۴۰، ۴۱ ـ ۳۳۸.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-15]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1390.1.4.5.9]

ضرورت وجودیِ رهبر را پذیرفتند. آنان در حروراء، شبیب بن‌ربیع تمیمی را به فرماندهی و عبدالله بن‌کواء یشکری را به امامت نماز برگزیدند (مسعودی، ۱۳۶۵، ج ۱، ص ۷۵۲) و پس از روشن شدن نتیجه حکمیت نیز در خانه عبدالله بن‌وهب راسبی گرد آمدند و برای گزینش فرمانده تلاش کردند. برخی از سران خوارج همچون یزید بن‌حُصَین و شریح بن‌اوفی عبسی و حمزه بن‌سنان، آن را نپذیرفتند، اما عبدالله بن‌وهب آن را پذیرفت (دینوری، ۱۳۶۶، ص ۲۴۷؛ طبری، ۱۳۶۹، ج ۶، ص ۲۵۹۶؛ مسعودی ۱۳۶۵، ص۷۶۳). پیشنهاد آنان برای پیوستن دوباره به حضرت علی (ع) به شرط توبه کردن او و تن ندادنش به حکمیت نیز بر این دلالت می‌کرد که اصل انکار حکومت نزد آنان، اندیشه‌ای آگاهانه و از پیش طراحی شده نبود، بلکه بهانه‌ای برای ایستادگی در برابر وضع موجود به شمار می‌رفت. خوارج هنگامی که از دیدگاه خویش درباره پذیرش حکمیت پشیمان شدند و نتوانستند علی (ع) را به پشیمانی و دست کشیدن از نتیجه حکمیت وادارند، به سردرگمی سیاسی دچار شدند و برای ایستادگی در برابر این وضع و چیره شدن بر سرخوردگی سیاسی خویش، به نفی حکومت پرداختند. البته این سرخوردگی با اوضاع اقتصادی ـ اجتماعی عراق و پایگاه جغرافیایی آنان بی‌ارتباط نبود. خوارج با رد حاکم (حاکمان) بر پایه رهیافتی اعتقادی، به انکار حکومت پرداختند و بدین شیوه خود را در رویارویی با حکومت موجود صاحب حق دانستند و به گسترش بی‌سامانی و هرج و مرج در جامعه دست زدند.

آنارشیسم نیز ایدئولوژی سیاسیِ انکار حکومت بود که به‌ویژه در قرون جدید پدید آمد و با رویکردی ایجابی بدین موضوع می‌نگریست؛ یعنی بر ضرورتِ نبود حکومت به سبب محدودیت‌های برآمده از وجود آن و مانع شدنش برای «خیر عام» تأکید می‌کرد. این مقاله با اشاره به زمینه‌های ظهور و جایگاه خوارج در جامعه اسلامی به‌ویژه خوارجی که به «محکّمه» معروف شدند و طرح اندیشه‌های آنارشیستی درباره حکومت، با رویکرد مقایسه‌ای[1] این فرض را برمی‌رسد که دیدگاه خوارج درباره نفی حکومت از سرخوردگی سیاسی‌شان سرچشمه می‌گرفت و بهانه‌ای برای توجیه خروجشان بر

۱. این افراد نیز به چنین مقایسه‌ای پرداخته‌اند:
دهباشی، ۱۹٤-٥.Dahbashi.H. Symbiosis of Religious & political authority in Islam, pp به نقل از شجاعی‌زند، ۱۳۷۶، ص ۲۱۸؛ ربانی گلپایگانی، ۱۳۷۹، ص ۵۰–۴۷؛ دژکام، ۱۳۸۷، ص ۱.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-15]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1390.1.4.5.9]

حاکمیت و نظم‌ناپذیری بود.

زمینه‌های پیدایی خوارج

خوارج فرقه‌ای اسلامی بود که بر اثر اعتراضش به وضع موجود، بلکه سرکشی در برابر آن معروف شد[1]. افراد این گروه از انسجام فکری و سوگیری سیاسی ـ اجتماعی یکسانی برخوردار نبودند و همین ویژگی به ابهام در ارزیابی اندیشه‌های سیاسی آنان می‌انجامد. رویدادهای دوران خلافت عثمان (۳۵- ۲۳ه.ق / ۵۵- ۶۴۳ م)، دسته‌بندی‌های مسلمانان را فزونی بخشید. این دسته‌بندی‌ها از اختلاف‌های پدید آمده در سقیفه برمی‌خاست که گرایش‌هایی را پدید آورد و گونه‌ای از اشرافیت نوظهور در عراق از نمودهای آن بود (صابری، ۱۳۸۳، ص۲۲ - ۳۲۰؛ جعفری، ۱۳۷۲، ص۱۵۰، ص۱۰۴- ۱۰۳، ۱۰۹- ۱۰۸). این اشرافیت نوپدید در روی‌دادهایی که به قتل عثمان انجامید تا اندازه فراوانی نفوذش را از دست داد و ناگزیر، به خلافت علی (ع) تن داد. بی‌گمان این دسته از همراهان علی (ع) که فرد بانفوذی همچون اشعث بن‌قیس کندی در میانشان بود، در تزلزل وضع سیاسی دوره خلافت ایشان تأثیر گذاردند و مستقیم یا نامستقیم، زمینه را برای بدگمانی مارقین و خروج آنان فراهم آوردند (نصر بن‌مزاحم، ۱۳۶۶، ص ۶۶۳، ۶۶۵، ۶۷۴، ۸۹-۶۸۸؛ دینوری، ۱۳۶۶، ص ۲۳۱، ۲۳۳، ۲۳۶؛ طبری، ۱۳۶۹، ج ۶، ص ۵۶۶ ـ ۲۵۶۵؛ مسعودی، ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۴۹- ۷۴۸؛ ابن‌کثیر، ۱۴۲۸، ج ۸، ص ۶۵ ـ ۴۶۴).

رویدادهای دوره عثمان در شکل‌گیری اشرافیت اموی تأثیر گذارد؛ چنان‌که در پیدایی اشرافیت دیگری به نام اشرافیت قبیله‌ای در برابر اشرافیت نخست، تأثیرگذار بود. کسانی چون اشعث بن‌قیس، سعد بن‌قیس و جریر بن‌عبدالله، پیشرو اشرافیت قبیله‌ای بودند که بر پایه اوضاع تاریخی و ساختار خاص حاکم بر عراق، نمی‌توانستند شأنی همسان با وابستگان و نزدیکان به عثمان داشته باشد، اما در ماجراهای دوره خلافت علی (ع) تأثیر گذاردند و کوشیدند که با حفظ وضع موجود، منافع و جایگاهشان را

۱. خوارج با استناد به برخی از آیات قرآن همچون آیه ۲۰۷ سوره بقره و ۱۱۱ سوره توبه، خود را «شراه» (جمع شاری) می‌نامیدند؛ یعنی کسانی که با خداوند معامله و جان خود را در برابر پاداش اخروی فدا می‌کنند، اما کسانی آنان را با استناد به آیه ۱۰۱ سوره نساء خوارج نامیده‌اند (مشکور، ۱۳۷۲، ص۸۷ ـ ۱۸۶).

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-15]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1390.1.4.5.9]

حفظ کنند (خاکرند، ۱۳۷۲، ص۹۰ ـ ۸۹). از سوی دیگر، کسانی از پیروان برجسته علی (ع) همچون مالک اشتر و حجر بن‌عُدَی که با رویکرد اعتقادی و عدالت‌خواهی اسلامی به اوضاع می‌نگریستند، از معترضان به وضع موجود به شمار می‌رفتند و آن را برنمی‌تافتند، اما کسانی هم در ماجراهای پس از قتل عثمان و به خلافت رسیدن علی (ع)، بر راه عافیت‌طلبی و محافظه‌کاری می‌راندند که آنان را در دو گروه می‌توان گنجاند: ۱. آنان که با علی (ع) بیعت کردند؛ ۲. آنان که با او بیعت کردند، اما از شرکت در جنگ‌های داخلی زمان پرهیز داشتند.

گروه نخست با طرح ابهام برآمده از نشناختن راه درست و نادرست، خود را کنار کشیدند. کسانی همچون عبدالله بن‌عمر، سعد بن ابی‌وقاص، اسامه بن‌زید، محمد بن‌مسلمه و کعب بن‌مالک از این گروه بودند (طبری، ۱۳۶۹، ج ۶، ص ۲۳۳۰، ۲۳۳۲). گروه دوم با علی (ع) هم‌کاری می‌کردند، اما به جای جنگ داخلی، از رفتن به جنگ خارجی و فرستاده شدن به منطقه‌های مرزی راضی بودند. کسانی همچون عبدالله بن‌مسعود، عبیده سلمانی و ربیع بن‌خیثم و شماری از قاریان، در این جرگه بودند (دینوری، ۱۳۶۶، ص ۲۰۵؛ نصر بن‌مزاحم، ۱۳۶۶، ص ۶۲ ـ ۱۶۱). روش عافیت‌طلبانه این دو دسته که به گمان آنان برکنار ماندن از اوضاع آشفته (مشوب) موجود یا حفظ وضع موجود برایشان نافع‌تر می‌نمود، در ظهور مرجئه تأثیر گذارد. افزون بر این گروه‌ها، کسانی از مردم عراق با توجه به اوضاع ویژه حاکم بر جامعه، سوگیری‌های خود را تنظیم می‌کردند. بیش‌تر ای افراد، جسور و ماجراجو بودند که میراث خشونت‌طلبی و شدت عمل بازمانده از پیشینه بادیه‌نشینی، در برخی از آنان دیده می‌شد؛ چنان‌که بر پایه سیاست‌های دنبال شده در دوران فتوحات عصر خلافت ابوبکر و عمر و عثمان، اسلام را متعصب، برتری‌طلب، استقلال‌جو و قشرگرا می‌شناختند. خوارج که بر حکومت علی (ع) خروج کردند، از میان این افراد برخاستند.

شمار فراوانی از قاریان و زاهدان نیز در گروه آنان بودند که چنین ویژگی‌هایی داشتند و بر پایه رفتارشان در زمان خلافت علی (ع)، آنان را از قاریان حجاز یا دیگرانی مانند مالک اشتر باید جدا کرد (خاکرند، ۱۳۷۲، ص ۹۲). کمبود زمان برای تربیت صحیح دینی ساکنان عراق و پرداختن آنان به فتوحات که در افزایش خشونت، جنگ‌آوری و خصلت گریز از مرکز آنان مؤثر بود؛ چنان‌که زیاده‌خواهی و آزمندی و

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-15]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1390.1.4.5.9]

کارشکنی در سیاست‌های خلفا، به خویی فراگیر در آنان بدل گشت. افزون بر این، بافت نامتجانس جمعیتی شهرهای عراق که کسانی را به‌انگیزه شرکت در لشکرکشی‌ها و فراچنگ آوردن بهره‌های مادی در خود گرد آورده بود (روادف) و گروهی را به سائقِ نیازهای اقتصادی و صنعتی و هنری و... در برداشت و فهم ظاهری قرآن و شریعت که بر تعصب و جمود آنان می‌افزود، در خروج خوارج از میان ساکنان عراق تأثیرگذار بود. (خاکرنـــد، ۱۳۷۲، ص ۴۴ – ۲۸؛ عـــاملی، ۱۳۸۴، ص ۱۵۰، ۲۲۲، ۳۰۱–۲۹۹، ۳۷۶؛ مونتگمری وات، ۱۳۷۰، ص۲۵ – ۲۲). این دسته از ساکنان عراق، در حرکت در برابر سیاست‌های دوره عثمان و فراهم آوردن زمینه‌های نابودی خلافت وی نیز بسیار تأثیر گذاردند (همان، ص ۶۴ – ۶۳).

آنان بر پایه انگیزه‌های عدالت‌طلبی و ترس از پی‌آمدهای بعدی قتل عثمان، به پیوستن به علی (ع) شائق‌تر و سخت‌روتر بودند. البته این جسارت، جهالت و جمود بیش‌تری نیز به همراه داشت و همین خصال موجب شد که در ماجراهای زمان خلافت علی (ع) به‌ویژه ماجرای صفین و حکمیت، سوگیری‌های ناسازگار آنان فزونی گیرد؛ چنان‌که با پافشاری در طرح خواسته‌های خود، در بن‌بست و سردرگمی سیاسی گیر افتادند و راه برون‌رفت خود را از این تنگنا، خروج از جماعت مسلمانان دانستند. این سردرگمی سیاسی که با دراز شدن دوره جنگ صفین و کشته شدن شمار فراوانی از مسلمانان دو جبهه و بهانه‌هایی همچون ترس از نابودی نژاد عرب، تحریکات و تفرقه‌افکنی‌های لشکریان شام و جهالت و ظاهرگرایی آنان پیوندی مستقیم داشت، هم در واداشتن علی (ع) به پذیرش حکمیت و هم پشیمانی زودهنگام از این رویکرد تأثیرگذار بود (دینوری، ۱۳۶۶، ص ۴۱ ـ ۲۲۹).

جامعه اسلامی دهه‌های نخستین پس از رحلت حضرت رسول (ص)، با توجه به اوضاع نوپدید و ویژه‌اش در برخورد با دیگر اقوام و ملل و از پسِ دست‌یابی به ثروت فراوان رسیده از فتوحات، به گونه‌ای از شکنندگی دچار شده بود و آمیخته شدن حق و باطل به یک‌دیگر در چنین اوضاعی به‌ویژه در هنگامه فزونی تعصب و جهل، طبیعی می‌نمود. این اوضاع به‌ویژه در عراق که بافت جمعیتی و ویژگی‌های فکری و فرهنگی و نگرش سیاسی و اقتصادی خاصی داشت، برجسته‌تر بود و در تزلزل و واکنش‌های سیاسی مردم این سرزمین، بسیار تأثیر گذارد (عاملی، ۱۳۸۴، ص۸۲ ـ ۷۴).

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-15]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1390.1.4.5.9]

علی (ع)، در پی کشمکش درونی مسلمانان که خود از محیط نوپدید جامعه اسلامی پس از رحلت حضرت رسول (ص) سرچشمه می‌گرفت، بر مسند خلافت نشست و از آغاز این دوره، به مشکلات مهم و فراوانی دچار شد. وضع جامعه اسلامی، در بیش از دو دهه پس رحلت پیامبر (ص)، تغییر کرد؛ یعنی افزایش ثروت مردمان این جامعه و دور شدن آنان از سادگی و آرمان‌های نخستین خود، به دگرگونی نگرش آنان و بدل شدن خصلت قناعت به زیاده‌خواهی انجامید. شماری از کسانی که پیرامون علی (ع) بودند و در آغاز کار، در قدرت‌گیری او تأثیر گذاردند، به شتاب فراوانی زمینه فتنه را فراهم کردند و صفوف پیروان علی (ع) را شکستند.

به هر روی، جنگ صفین و فتنه‌انگیزی و فریب‌کاری دربار شام افزون بر قشری‌گری پاره‌ای از پیروان علی (ع) و تلاش افرادی همچون اشعث بن‌قیس، زمینه‌های ظهور بدعت خوارج را فراهم آورد. گروه جمل، زیاده‌خواهی‌های خویش را با خون‌خواهی عثمان و فتنه‌انگیزی در بصره گره زد و ماجرایی را به نام عثمانی‌گری پی نهاد، اما اعتراضش به علی (ع)، درباره حکومت او نبود، بلکه خواسته‌هایش را در بستری دنبال می‌کرد که از دید اندیشه و عمل، از مسئله برائت از مسلمانان و بدعت در دین برکنار بود، اما ماجرایی که در پی حکمیت پدید آمد، بدعتی را به دنبال آورد. خروج بر حاکمیت و پراکندگی در باورها و آرای مسلمانان، نمود اصلی این بدعت بود و عملکرد مدعیان آن، خشم و دشمنی فراوانی به همراه داشت که ماندگاری آنها افزون بر حاکمان، جامعه و تک‌تک مسلمانان را تهدید می‌کرد و بر ژرفای شکاف‌های موجود میان مسلمانان می‌افزود.

اندیشه‌ها و باورهای خوارج

اندیشه و باور مارقین را از دو دید می‌توان بازبینی کرد: از دیدگاه خوارج و دیگر مسلمانان. از دید مسلمانان آنان، خروج‌کنندگان بر دین و حکومت دینی بودند و با نپذیرفتن دیدگاه بیش‌تر اعضای جامعه اسلامی، بدعت‌گزار و مطرود به شمار می‌رفتند، اما خوارج باور خود را کامل‌تر از دیگر مسلمانان می‌دانستند و آنان را بر اثر «ارتکاب گناه کبیره» کافر می‌شمردند. عمل از دید خوارج، پایه ایمان بود و از این‌رو، مؤمن می‌بایست نشانه‌های عملی مسلمانی می‌داشت و در اجرای فرایض دینی می‌کوشید.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-15]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1390.1.4.5.9]

همین باورموجب مهم شدن وظیفه امر به معروف به‌ویژه نهی از منکر نزد خوارج می‌شد؛ چنان‌که برای اجرای آن، هر جنگ و هرج و مرج‌طلبی را جایز و به گمان خویش، زمینه‌ساز عدالت‌ورزی و برپایی حق می‌دانستند (طبری، ۱۳۶۹، ج ۶، ص ۲۵۹۶؛ شهرستانی، ۱۹۹۸، جزء اول، ص ۵۴-۱۳۱؛ بغدادی، ۱۳۶۷، ص ۷۰-۴۲؛ مفتخری، ۱۳۸۵، ص ۳۶-۳۵؛ کردی، ۱۳۸۹، ص ۲؛ محقق فریدنی، ۱۳۸۳، ص ۵۸-۵۷). تأکید بر عمل در قالب مبنای ایمان، موجب شد که خوارج با افراط و تعصب به اعمال و عبادات دینی بپردازند و قشری‌گری و ظاهرنمایی را از مبادی مهم اعتقادی به شمار آورند. آنان به اندازه‌ای بر اجرای عبادات تأکید می‌کردند که کسانی آنان را «پیوریتن»های مسلمان می‌خوانند (زرین‌کوب، ۱۳۶۷، ص ۳۶۶).

سنجش خوارج با پیوریتن‌هایی که در تاریخ مسیحیت پدید آمدند، قیاسی نادرست (مع الفارق) است[1]، اما تعصب و افراط‌گری خوارج که از قشری‌گری آنان سرچشمه می‌گرفت، پدیده روشنی بود. به‌رغم اهتمام خوارج در اجرای اعمال و عبادات دینی که با سخت‌گیری فراوان همراه بود، آنان از دید فقهی همچون دیگر مسلمانان بودند و جز در اندیشه سیاسی، رویکرد فقهی جداگانه‌ای نداشتند[2].

۱. پیوریتن یا پیرایش‌گری، نهضت یا جریانی اعتقادی ـ سیاسی به شمار می‌رفت که در سده شانزدهم میلادی در انگلستان پدید آمد و در پی پیرایش کلیسا و اعتقادات انگلیکان از بازماندگان کاتولیک بود. این نهضت به‌ویژه در سده هفدهم با جریان‌هایی سیاسی پیوند خورد که در پی قدرت‌گیری استوارت‌ها پدید آمدند و افزون بر اصلاح دینی، به دنبال اصلاح سیاسی و مقابله با خودکامگی خاندان استوارت‌ها بودند. از این‌رو، پیوریتانیسم نهضتی اصلاحی به شمار می‌رفت که با پشتوانه اندیشه‌ای لازم در پی اصلاح و احیای دین و سیاست بود (bremer, ۱۹۸۷, p.۱۰۲-۱۰۳)، اما خوارج بحثی با عنوان اصلاح یا احیای دینی مطرح نمی‌کردند، بلکه بر اندیشه و اعتقادشان پای می‌فشردند که از دید بیش‌تر مسلمانان بدعت به شمار می‌رفت. واکنش پیوریتن‌ها با وضع موجود سیاسی و اعتقادی از این دید که پشتوانه فکری داشتند و کارشان با اصلاح همراه بود، به خشونت و مقابله نیانجامید و به هیچ روی، به انکار حکومت نمی‌پرداختند، اما خوارج نه بر اثر پشتوانه فکری که از سر تعصب و جهل به دین می‌نگریستند و به همین انگیزه به انکار حکومت و هرج و مرج‌طلبی دامن می‌زدند. آنان حتی با زهدگرایان مسیحی قرون وسطا و جریانی که به «پایتیسم / pietism» معروف شد نیز قیاس‌ناپذیرند (Stoeffler,F.E ۱۹۸۷, ۲۵ -۱۳۲٤)؛ زیرا آنان به‌رغم اینکه از دنیا کناره گرفتند و در تقویت زهد کوشیدند و با عمل زاهدانه به مسیحیت خالص نظر داشتند، به هیچ روی در برابر وضع موجود دنیای کاتولیک نایستادند و به انکار حکومت یا تکفیر هم‌کیشان خود نپرداختند. بنابراین، اصطلاح پیوریتن را نه به معنای پیرایش‌گری و زهد کارآمد، بلکه تنها در قالب لفظی دال بر عبادت و زهدگرایی یا ظاهرگرایی (formalism) درباره خوارج می‌توان به کار برد.

۲. برای آگاهی از اعمال و اعتقادات خوارج، ر.ک: اشعری، ص۸۰- ۶۷؛ برنجکار، ۱۳۷۸، ص ۲۶- ۲۵؛ محقق ←

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-15]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1390.1.4.5.9]

بیش‌تر آنان پایگاه بادیه‌نشینی داشتند و در پی ایجاد شهرهای بصره و کوفه در عـراق ساکن شدند. شاید کسانی بپندارند که گرایش آنان بـه اسـلام و هجرتشـان از بادیـه بـه شهرها، طبع بدوی آنان را تعدیل کرده بود، امـا آنـان در عـراق می‌زیسـتند و در دوران حضرت رسول (ص) نبودند و سرگرم شدن خلفای نخستین به فتوحات، زمان را بـرای در پیش گرفتن سیاست‌های فرهنگی درباره آنان از میان برد. بنـابراین، ایمـان و اصـول اسلامی در قلب‌هایشـان ننشسـت و طبیعـی می‌نمـود کـه شهرنشـینی آنـان بـه معنـای درگذشتن از فکر و سنن بادیه‌نشینی نباشد. افزون بر این، اوضاع ویژهٔ عراق در اندیشـه و بینش آنان تأثیر می‌گذارد؛ چنان‌که سستی مـی‌کردنـد و بـر پایـه خصـلت مـردم ایـن سرزمین، به لغزش‌هایی دچار می‌شدند (خاکرنـد، ۱۳۷۲، ص ۳۲-۲۸، ۴۴-۴۱، ۶۴-۶۳؛ عاملی، ۱۳۸۴، ص ۸۲-۷۴، ماسینیون، ۱۳۸۸، ص۲۱-۱۵). چنـین رویکـردی بـه دیـن، زمینه‌ای برای بلندپروازی در آنان فراهم می‌آورد و سبب می‌شد که سـوگیری‌های خـود را درست بدانند و با زهد و پرهیزکاری، بر اغـراض و کج‌فهمی‌هـای خـویش سـرپوش گذارند (عاملی، ۱۳۸۴، ص ۳۰۴-۲۹۹، ۳۷۹).

پس از حکمیت و قرائت پیمان‌نامه آن، اشعث بن‌قیس حکومت را نفی کرد. خـوارج خود از کسانی بودند که هم در تحمیل حکمیت و هـم گـزینش حَکَـم تـأثیر گذاردنـد (یعقـــوبی، ۱۳۷۸، ص۹۴-۹۰ ؛ مســـعودی، ۱۳۷۷، ص۵۲- ۷۴۸؛ ابن‌اثیـــر، ۱۳۷۸، ص۱۰۹۴- ۱۰۹۳)، اما بر اثر اینکه نتیجه حکمیت را با خواسته خود مطابق ندیدنـد، بـه مخالفت با آن پرداختند و با سر دادن شعار «لا حکـم الا للّـه»، حکومـت‌داری را داوری کردن در امر خداوند خواندند و به مقابله با آن پرداختند. اینـان خـود بـه خطایشـان در تحمیل حکمیت و پذیرش داوری اذعان می‌کردند، اما می‌گفتند چرا حضـرت علـی (ع) حکمیت را پذیرفته، در دین خدا به حکمیت و داوری باور یافته و در پیمان‌نامه عنـوان «امیرالمؤمنین» را از خود برداشته و بدان تن داده است (دینـوری، ۱۳۶۶، ص ۵۵-۲۵۴؛ یعقـوبی، ۱۳۷۸، ص۹۶- ۹۵؛ طبـری، ۱۳۶۹، ج۶، ص۵۸۶-۲۵۸۴، ۵۹۶-۲۵۹۳؛ نصـر بن‌مزاحم، ۱۳۶۶، ص۷۱۱-۷۱۰؛ بغدادی، ۱۳۶۷، ص۴۴۴۶).

به گفته طبری، خوارج هنگام گرد آمـدن در «حـروراء» ادعـا می‌کردنـد کـه تنهـا بـا

فریدنی، ۱۳۸۳، ص ۶۲- ۵۸؛ مادلونگ، ۱۳۷۷، ص ۹۶- ۹۴.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-15]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1390.1.4.5.9]

خداوند بیعت می‌کنیم؛ زیرا حاکمیت از آنِ اوست. شعار ویژهٔ آنـان (لا حکـم الا للّـه)، سخن درست (حقی) بود که به فرموده علی (ع)، باطل را از آن اراده می‌کردند و چنـین تفسیر می‌شد: حکومت از آن خداوند و دخالت در آن گنـاه کبیـره اسـت (نهج‌البلاغـه، ۱۳۷۴، ص۱۲۵؛ شهرسـتانی، ۱۹۹۸، ص۱۳۲؛ عـاملی، ۱۳۷۴، ص ۶۱- ۱۵۸). علـی (ع) این احتجاج خوارج را برآمده از لجاجت و کج‌فهمی و برانگیخته از هـوای نفـس آنـان می‌دانست و آنان را جاهلان متنسکی می‌خواند که بر گمراهی خـویش پـای می‌فشـرند. آن حضرت در پاسخ به استدلال خوارج که با شعار لا حکم الا لله، امارت و ریاسـت را ویژهٔ خدا می‌دانستند، بر ضـرورت وجـودی حکومـت و نیـاز بـه حـاکم (نیکوکـار یـا بـدکردار) تأکیـد می‌کـرد و آن را بـرای انتظـام حیـات جمعـی بشـر نـاگزیر می‌شـمرد (نهج‌البلاغه، ۱۳۷۴، ص۱۲۵؛ دینوری، ۱۳۶۶، ص ۲۵۳)[1].

باری، خوارج می‌گفتند علی (ع) و معاویه در امر خداونـد دسـت بـرده و بـه کبیـره مرتکب و کافر شده و پیروانشان نیز که حاکمیت ایشـان را پذیرفته‌انـد، چنـین خواهنـد بود. خروج خوارج از جمع یاران علی (ع)، از بی‌سامانی فکری و رهاشـدگی در وضـع موجود سرچشـمه می‌گرفـت و از ایـن‌رو، موجـب هم‌گرایـی و یک‌پـارچگی آنـان بـا یک‌دیگر نشد، بلکه آنان ناگزیر با توجه به اوضاع و سوگیری‌های گوناگون، باری به هر جهت پـیش می‌رفتنـد. کنش‌هـا و واکنش‌هـای آنـان در برابـر علـی (ع)، انشـعاب‌ها و کناره‌گیری‌های مکرر پیروانشان و شیوه‌های ایستادگی آنان که با آشفته کردن زمینه و بـر هم زدن سخنرانی‌ها و آیین‌های نماز جماعت و کارهای ایذایی آغـاز شـد و تـا مقابلـه مستقیم پیش رفت نیز گواهی بر همین دعوی است.

رسوخ اندیشه انکار حکومت در ذهن خوارج، با طبـع بـدوی آنـان بی‌ارتبـاط نبـود. بیش‌تر آنان از قبایل بادیه‌نشـین سـاکن شـهرهای عـراق بودنـد و چنـین کسـانی بـرای پذیرش قانون و مبانی حکومتی چندان آمادگی نداشـتند، بلکـه کارهـای حکومت‌هـا را محدودکننده می‌دانستند. افزون بر این، قشری‌گری و ظاهرگرایی دینی آنان به جسـارت و اعتماد به نفسی می‌انجامید که بر پایه‌اش، اراده خود را اصل و مبنای تصمیم‌گیری‌ها و

۱. کَلمهٌ حَقٌّ یُرادُ بِها الباطِلُ، نَعَم انَّهُ لا حُکمَ الّا لِلّه و لکِن هولاءِ یَقولُونَ لا امَرَه الّا لِلّه و انَّهُ لابُدَّ لِلنّاس مِن امیر بَرٍّ او فاجِر.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-15]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1390.1.4.5.9]

دست زدن بدان کارها می‌دانستند. این آزادی‌طلبی خـوارج کـه بـا گونـه‌ای از بی‌قیـدی درباره نظم موجود همراه بود و از خصـلت‌های زنـدگی بـدوی سرچشـمه می‌گرفـت، همراه با تعصب دینی، به بی‌اعتنـایی بـه حاکمـان و نفـی حکومـت آنـان می‌انجامیـد و رفتارهای هرج و مرج‌طلبانه آنان را نیـز توجیـه می‌کـرد (خاکرنـد، ۱۳۷۲، ص ۳۷-۳۶، ۴۴-۴۳).

به هر روی، خوارج با نفی حکومت بر پایه نگرش اعتقادی خویش، به جـواز ایجـاد هرج و مرج و اخلال در امور حکم می‌کردند (مـونتگمری وات، ۱۳۷۰، ص۳۰ و ۳۲) و به این بهانه که حکومت موجود را نمی‌پذیرند و حاکمان و تابعان آن را کافر می‌شمرَند، هرج و مرج‌طلبی را مشروع می‌دانستند. اندیشه نفی حکومت در دورانی کوتاه از تـاریخ خوارج مطرح بود[1] و بعدها در اعتقاد آنان به حکومـت و حتـی چگـونگی تأسـیس آن تأثیر گذارد. مبادی و ریشه‌های چنین اندیشه‌ای شایسته بررسی است، اما بـه هـر روی، نفی حکومت از اصول خوارج به شمار می‌رفت که ایـن خـود زمینـه‌ای بـرای بررسـی اندیشه سیاسی این فرقه متعصب اسلامی و سنجش آن با دیدگاه آنارشیسـت‌ها در نفـی حکومت فراهم می‌کند.

آنارشیسم

آنارشیسم از واژه یونانی «Anarkos» گرفته شده است. واژه «archos» در معنای رئیس و سرور حکومت و واژه «an» در معنای نفی و انکار به کار می‌رود. از ایـن‌رو، Anarkos به معنای «بدون رئیس» و «نفـی حکومـت» اسـت (آشـوری، ۱۳۷۳، ص۴۰؛ هـی وود، ۱۳۷۹، ص ۳۲۳). آنارشیسم در معنای اصطلاحی و به مفهوم سیاسی‌اش، درباره مکتـب یا نظریه‌ای سیاسی به کار می‌رود کـه مرجعیـت و قـدرت سیاسـی را در هـر شـکل آن نکـوده و غیـر لازم می‌دانـد و از همـین روی، خواهـان نـابودی حکومـت و برقـراری جامعه‌ای بدون ساختار طبقاتی یا حکومتی است. از دید آنارشیست‌ها، حکومت موجب

۱. اندیشه نفی حکومت را خوارج نخستین در محیطی آکنده از ابهام و سرگردانی فکری مطرح کردند و از همـین روی، با عنوان‌های «محکّمه»، «اهل تحکیم»، «حروریه» و «شراه» از آنـان یـاد شـده اسـت، امـا خـوارج بعـدی اندیشه نفی حکومت را کنار گذاردند و با دسته‌بندی های گوناگون وارث نسل خلَفشـان شـدند ر.ک: بغـدادی، ۱۳۶۷، ص۴۲؛ مشکور، ۱۳۷۲، ص۸۷- ۱۸۶).

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-15]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1390.1.4.5.9]

همه بدبختی‌ها و مشکلات اجتماعی خواهد بود و اگر از میان برود، ساختارهای محدود و مقید کننده در جامعه از میان می‌روند و زمینه رشد طبیعی و تعالی اجتماعی فراهم می‌آید. از دید اینان، دولت‌ها باید بر افتند و جوامع به شیوه‌های داوطلبانه و بدون توسل به زور و سرکوب، سازمان‌دهی و اداره شوند (لیدمان، ۱۳۷۹، ص۶۸ ـ ۳۶۷). از این‌رو، آنارشیست‌ها با این دیدگاه‌های سیاسی مخالفند که حکومت‌ها را دارای خصلتی الهی می‌دانند و از تقدس دولت‌ها و خیر عام بودن پیروی از آنها سخن می‌گویند. اینکه آنارشیست‌ها خواهان نابودی کامل حکومتند یا امحای آن دسته از حکومت‌ها که نماد زور و سلطه‌اند، موضوع آشکاری نیست (وینسنت، ۱۳۷۸، ص ۶۷- ۱۶۵؛ قادری، ۱۳۷۹، ص۱۱- ۵).

دیدگاه و واکنش آنارشیست‌های اصلاح‌طلب و انقلابی در این‌باره با یک‌دیگر متفاوت است. اصلاح‌طلبان بیش‌تر در پی مقیدتر شدن حکومت‌ها و آزادی و وارستگی فرد و جامعه در برابر آنهایند و می‌گویند حکومت‌ها باید از سر میل پدید آیند و قدرتی برای چیرگی بر شهروندان نداشته باشند. از دید آنان، در جامعه‌ای که سازِکار قدرت به جامعه و افراد واگذار می‌شود، افراد سرکش نیز در رویارویی با افکار عمومی، ناگزیر از این کار دست می‌کشند و حتی اگر چنین نکنند، آنان را می‌توان از جامعه بیرون راند و سرکشی‌ها را از میان برد. بشر سرشتی پیراسته دارند و جامعه‌پذیر است، اما چیرگی حکومت‌ها او را فاسد می‌کند و به سوی هنجارشکنی راه می‌نماید (وینسنت، ۱۳۷۸، ص ۸۰- ۷۷). آنارشیست‌ها معتقدند حکومت‌ها در پی تحمیل زور و تأمین منافع، با برپا کردن جنگ‌ها و استثمار افراد، به بدترین جنایت‌ها دست می‌زنند. جامعه آرمانی آنارشیست‌ها، در چارچوب رهاشدگی آدمیان از سلطه حاکمان و در پناه سرشت پاک و صلح‌جوی انسان‌ها پدید می‌آید که نظمی طبیعی دارد و ستم‌ستیز و مداراطلب است. از همین روی، کسانی اندیشه‌های آنارشیستی را «اتوپیای تعریف» نشده دانسته و اندیشه کلّی آنان را آرمانی خیرخواهانه خوانده‌اند (درباره آرمانش‌هری، ر.ک: اسپریگنز، ۱۳۷۰، ص۴۵- ۱۴۲).

از دید دیگری، آنارشیست‌ها خواستار نابودی هر سازمان یا نظام اخلاقی‌اند که با آزادی گزینش شیوه زندگی متعارض است. از این روی، دغدغه آنان را تمایز بخشیدن ساختارهای تصنعی و تحکمی از ساختارهای طبیعی و کارهای اختیاری می‌توان

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-15]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1390.1.4.5.9]

دانست. آنارشیسم از این دید، ویژگی‌هایی را چون حس هم‌دردی، هم‌کاری متقابل، اتحاد و هم‌گرایی، نگران بودن بودن درباره دیگران و داشتن رویکرد انسانی به یکدیگر، ارج می‌نهد. به‌رغم باور رایج درباره آنارشیست‌ها، آنان خواهان آشوب، هرج و مرج و جامعه بی‌نظم نیستند، بلکه به دنبال همکاری داوطلبانه جامعه در قالب گروه‌های خودمختارند و از این روی، معتقدند که گروههای خودمختار و داوطلب، بهتر از دولت‌ها کارهای جامعه را خواهند گرداند (وودکاک، ۱۳۶۸، ص۵۰- ۴۸؛ وینسنت، ۱۳۷۸، ص۹۹- ۱۹۸؛ هی وود، ۱۳۷۹، ص۵۲- ۳۵۱).

آنارشیسم در قرون جدید به ویژه سده نوزدهم میلادی، از چارچوب مفهومی و سازمان‌دهی فکری برخوردار شد، اما از دید ماهوی، پیش‌تر از این در اندیشه‌های مکاتب اپیکوری، کلبی و رواقی یونان باستان و پیش از اینها در آرای «لائو ـ تسه» در چین نمایان شد. آموزه‌های آنارشیسمی متفکران یونان باستان از راه مکتب اسکندریه به جهان مسیحیت رفت و تا قرون وسطای اروپا؛ سپس تا دوران معاصر ماند (هی وود، ۱۳۷۹، ص۳۲۴). این مفهوم در سده نوزدهم روشن‌تر شد و با نظریه‌پردازی‌های ویلیام گودین (۱۸۳۶- ۱۷۵۶م) رنگ و روی دیگری به خود گرفت. پس از وی پیر ژوزف پرودون (۱۸۶۵- ۱۸۰۹م) فردی که او را واضع اصطلاح آنارشیست می‌دانند، در ایضاح این مفهوم تأثیر گذارد و پس از او، ماکس استیرنر (۱۸۵۶- ۱۸۰۶م) به‌ویژه میخائیل باکونین (۱۸۷۶- ۱۸۱۴م) که وی را بنیادگذار جنبش آنارشیسم مدرن به شمار می‌آورند، پیترکروپوتکین (۱۹۲۱- ۱۸۴۲م) که اندیشه‌های آنارشیستی را گسترش داد و دفاع‌پذیر کرد و لئوتولستوی که با رویکرد دینی و بهره‌گیری از آموزه‌های انجیل به ایده جامعه بدون حکومت رسید، در تکوین و تکامل آنارشیسم تأثیرگذار بودند. تحولات سیاسی از آن دست که در اسپانیای دهه چهل سده بیستم رخ داد نیز در کمال این اندیشه سهم داشت (وینسنت، ۱۳۷۸، ص۷۱- ۱۶۹؛ وودکاک، ۱۳۶۸، ص۴۰- ۱۲۵، ص ۷۸-۱۴۲؛ آشوری، ۱۳۷۳، ص ۴۲؛ قادری، ۱۳۷۹، ص ۱۲).

آنارشیست‌ها را از دید روش عملی در براندازی حکومت و باور به فردگرایی یا جمع‌گرایی یا جایگزین‌های حکومت، به چند دسته تقسیم‌پذیرند. آنارشیست‌های اصلاح‌طلب (راست‌گرا) و انقلابی (چپ‌گرا) یا فردگرا، جمع‌گرا و سندیکالیست در این

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-15]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1390.1.4.5.9]

تقسیم‌بندی جای می‌گیرند. آنارشیسم فردگرا[1] که گاهی با عنوان «آنارشیسم فلسفی» نیز از آن یاد می‌شود، به آزادی تام و تمام فرد باور دارند. از دید فردگرایان، اگر افراد را به جای حکومت‌ها به خود واگذارند، کارها بر پایه سرشت نیک و مدارا و اخلاق انسان، بر مسیری طبیعی سامان خواهند گرفت (قادری، ۱۳۷۹، ص ۱۴– ۱۲؛ وینسنت، ۱۳۷۸، ص ۱۷۲). آنارشیسم جمع‌گرا[2] که پیتر کروپوتکین، شخصیت محوری آن به شمار می‌رود به خیر و صلاح جامعه در چارچوب اصل کمک متقابل معتقد است. بنابراین، جامعه می‌تواند در قالب اجتماع‌های ساده تعاونی، راه خود را بیابد و قانون چیزی جز چیرگی گرایش‌های جابرانه نیست که حکومت‌ها به اجرای آن دست می‌گشایند (لنکستر، ۱۳۸۰، ص ۶۷– ۱۴۴۶). آنارشیسم سندیکالگرا[3]، سعادت را در کشمکش اقتصادی طبقه کارگر نه نزاع سیاسی آنان می‌جوید. پیروان این دیدگاه با برپایی اتحادیه‌های کارگری و سندیکاها در پی مقابله با ساختار قدرت و نابودی حکومت‌هایند. آنارشیسم دینی را نیز بر این شمار باید افزود (حلبی، ۱۳۷۵، ص ۸۴؛ آشوری، ۱۳۷۳، ص ۴۲).

اعضای جامعه مطلوب آنارشیسم، نه بر پایه حاکمیت یا قانون (تحمیلی یا منتخب)، بلکه بر پایه توافق‌های دوسویه اعضا با یک‌دیگر و سنن و عادات اجتماعی از نظم برخوردار می‌شوند. رویکردهای آنارشیسمی گوناگون درباره جایگاه حکومت و ضرورت، با یک‌دیگر یکسان نیستند، اما می‌توان گفت همه آنها نبود حکومت را برای تحقق خیر و صلاح، از وجود آن مهم‌تر می‌شمرَند و در پی کاهش بیش‌تر اختیارات و کارکردهای حکومتند. آرمان آنان تشکیل فدراسیونی از انجمن‌های آزاد است که امور خویش را با توافق دوسویه و قراردادهای آزادانه به سامان می‌رساند و تشکیلات سیاسی و نظام دیوان‌سالارانه (بروکراتیک) حکومت‌ها را کنار می‌گذارد (وینسنت، ۱۳۷۸، ص ۷۶– ۱۷۱؛ هی وود، ۱۳۷۹، ص ۳۲– ۳۲۷).

آنارشیسم را اتوپیای تعریف نشده نامیده‌اند و به هیچ روی نمی‌تواند راه انحصاری

۱. Anarco- Individualism.

۲ Anarco- communism.

۳. Anarco- Syndicalism.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-15]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1390.1.4.5.9]

حل همه مشکلات بشر باشد، بلکه نمود نظـم بـی‌نقص اجتمـاعی نیسـت و هرگـز بـه مفاهیم، هدف‌ها یا برنامه‌های مطلقی برای پیشرفت بشر باور نـدارد. بهتـر شـدن وضـع بشر و سیر کمالی او از باورهای آنارشیستی است، اما مجموعـه اندیشـه و راه‌هـایی کـه این مکتب مطرح می‌کند جز در مقام انتقادی که شاید به بهتر شدن اوضاع جامعه کمـک کند، چندان واقعـی نمی‌نماینـد (وینسـنت، ۱۳۷۸، ص ۹۹- ۱۹۷؛ قـادری، ۱۳۷۹، ص ۱۲- ۵).

خوارج در برابر آنارشیست‌ها

بیش‌تر فلاسفه و جامعه‌شناسان سیاسی، به اجتماعی بودن طبیعت انسان باور دارند و فلسفه پیدایی حکومت را به گونه سلبی یا ایجابی، با همین خصلت در پیوند دانسـته‌اند. نظریه‌هایی که فلسفه پیدایی حکومت را از دید طبیعی و فضیلت‌مندی و زیست اخلاقی انسان تفسیر می‌کنند، آنان که حکومت‌هـا را پی‌آمـد قـرار یـا قـرارداد اجتمـاعی انسـان می‌دانند و خوی و خصلت ذاتی انسان را در این زمینه تأثیرگذار می‌شمرَند، فیلسـوفانی که شکل‌گیری حکومت‌ها را حاصل کشمکش طبقاتی و تأثیرگذاری اقتصاد و ابزارهـای تولید می‌دانند و کسانی که به خاستگاه الوهی حکومت‌ها باور دارند و صیرورت تـاریخ را در تقابل تاریخ با فراتاریخ تفسیر می‌کنند. اینان، ضرورت وجـودی حکومت‌هـا را از دید طبع جمعی انسان‌ها و تلاششان برای ماندگاری و نظام‌منـدی حیـات جمعـی بشـر توجیه می‌کنند (عالم، ۱۳۷۳، ص۳۹- ۱۳۷، ص۶۸- ۱۶۳).

از سوی دیگر، باور فطری و عرفی انسان‌ها به نظم و عدالت و اهمیـت آن در بهبـود حیات فردی و جمعی آنان، به اهمیت نظام‌مندی گوشه و کنار حیـات جمعـی و بخـش سیاسـی‌اش نـزد آنـان می‌انجامـد و مـانع سـوگیری‌های آشـوب‌گرایانه و گرایش‌هـای تجزیه‌طلبانه انسان‌ها می‌شود. بر پایه تجربـه‌های تلـخ و شـیرین کهـن بشـر نیـز انسـان نمی‌تواند بدون وجود نظام سیاسی به سر برد. همه تلاش‌های جوامع در درازنای تـاریخ و کوشش آنها در مهار کردن زیاده‌خواهی‌های حاکمان و جدا کردن ضـرورت وجـودی حکومـت از چگـونگی کارکردهـای آن و در افکنـدن شـیوه‌های گونـاگون مُلـک‌داری به‌انگیزه نقد کارکردهای حاکمان بدرفتار نیز بر ضرورت نظام‌منـدی در زنـدگی انسـانی دلالت می‌کند؛ یعنی بشر به تجربه دریافته است که قادر به پذیرش هرج و مرج و ظلـم

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-15]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1390.1.4.5.9]

نیست و وجود حاکمان زیاده‌خواه و ستم‌گر در دید او، از بی‌نظمی و ظلم گسترده‌تر بهتر است.

بنابراین، نفی حکومت و باور به ضرورت نداشتن آن، با حکم عقل و تجربه بشر سازگار نیست و هیچ جامعه‌ای نمی‌تواند بدون وجود حکومت، زنده بماند. پرداختن به گروه‌های اندکی که در تاریخ بشر منکر ضرورت وجود حکومت بوده یا اندیشه‌هایی ناظر به این موضوع داشته‌اند، کار مهمی نمی‌نماید؛ مگر اینکه بازخوانی اندیشه آنان برای بهبود اوضاع جوامع سودمند باشد و انسان‌ها را در مسیر کمال حیات فردی و جمعی آنان کمک کند. اگر طرح مقوله نقض حکومت با هر گرایشی به این انگیزه صورت پذیرد که با رویکرد انتقادی به وضع موجود، کارکردهای فرمان‌روایان در اصلاح اوضاع و تأمین رضایت‌مندی بیش‌تر رعایا و شهروندان بررسی شود، کاری نیکو و مهم در زمینه اندیشه‌پردازی به شمار خواهد رفت وگرنه، نفی حکومت به‌ویژه هنگامی که با عملکردهای افراطی، اندیشه‌پردازی‌های تندروانه (رادیکال) و آشوب‌طلبی و گاهی قشرگرایی همراه می‌شود، پی‌آمدی جز زیان رساندن به منافع عمومی جامعه و دور شدنش از وضع مطلوب نخواهد داشت.

آنارشیسم در قالب جریان فکری و مرامی سیاسی، نهضتی معطوف به نقد بود و در برداشتی کلی، زمینه‌های تأمین اوضاع بهتری را می‌جست که خیر و صلاح فردی و جمعی در آن باشد، اما محکمه (خوارج) بر اثر تعصب و قشرگرایی[1]، این موضوع مهم را درک نمی‌کردند، بلکه تأمین خواسته‌های گروه کم‌تر (اقلیت) را در برابر بیش‌تر مسلمانان (اکثریت) مهم‌تر می‌شمردند و بدون برخورداری از هیچ رویکرد فلسفی یا برداشت‌های اومانیستی و حتی اعتقادیِ صحیح، به نقد حکومت می‌پرداختند. افزون بر این، روشن نیست که اندیشه نفی حکومت از کجا در ذهن آنان نقش بست و چگونه با باورهایشان سازگار شد.

تفاوت‌های خارجی‌گری با آنارشیسم

مهم‌ترین محورهایی که بر پایه آنها، اندیشه نفی حکومت و جایگاه آن را نزد خوارج

۱. Fatalism.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-15]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1390.1.4.5.9]

با رویکرد آنارشیستی به جامعه و حکومت می‌توان سنجید و به تفاوت این دو با یک‌دیگر حکم کرد، بدین شرح عرضه می‌شود:

۱. نداشتن بنیادهای فکری یکپارچه

خوارج در آغاز خروجشان بر اثر سر درگمی در برابر اوضاع موجود به‌ویژه بی‌سامانی فکری و ناخرسندی تعریف نشده از آن اوضاع، ناگزیر به نفی حکومت پرداختند، اما آنارشیسم رهیافت یا جریانی دارای پیشینه بود که از دیدگاه‌های متفکران یونان و شرق باستان سرچشمه می‌گرفت نه ناگزیری و سردرگمی مقطعی (برای مقایسه این دو با یک‌دیگر، ر.ک: عاملی، ۱۳۷۴، ص ۱۴۰؛ قادری، ۱۳۷۹، ص ۶۲؛ هی وود، ۱۳۷۹، ص ۳۲۴).

۲. نداشتن برنامه عملی شایسته

خوارج از اوضاع سیاسی و اقتصادی جامعه پس از خلافت عمر ناخرسند بودند و پایگاه قومی و قبیله‌ای آنان (عرب‌های بادیه‌نشین) در این ناخرسندی و بدگمانی درباره تحولات دوره عثمان تأثیرگذار بود، اما برنامه سیاسی و اقتصادی و فرهنگی منظمی نداشتند و تنها بر پایه اوضاع زمانی حرکت کوشش می‌کردند و به تنظیم دیدگاه‌ها و رفتارهایشان می‌پرداختند (عاملی، ۱۳۷۴، ص ۱۵۰؛ مونتگمری وات، ص ۲۲). باری، آنارشیست‌ها هم در سیاست و هم در اقتصاد، طرح و برنامه و سوگیری‌های روشن (غیر عملی) داشتند و از این‌رو، آنارشیسم را اعتراضی به تمرکز پیوسته قدرت سیاسی و چیرگی حکومت‌ها به‌انگیزه محدود کردن آزادی‌های فردی و جمعی می‌توان خواند؛ مشربی در پی فدرالیسم، منطقه‌گرایی، استقلال واحدهای کوچک اجتماعی و دفاع از تنوع و چندگانگی فرهنگی و فضیلت‌مندی انجمن‌های آزاد و اختیاری. افزون بر این، آنارشیست‌ها در برابر تلاش حکومت‌ها برای یک‌نواخت و یک‌سطح کردن جامعه و فرهنگ، بر خلاقیت افراد آزاد و گروه‌های خودانگیخته تأکید می‌کردند و از دید اقتصادی، در پی تحقق مالکیت اشتراکی زمین و همه ابزارهای تولید بودند؛ چنان‌که همه شهروندان جامعه بدون تبعیض و به شایستگی از امکانات اقتصادی برخوردار شوند و در سطحی برابر با یک‌دیگر جای گیرند (هی وود، ۱۳۷۹، ص ۶۰- ۳۲۷؛ ونیسنت، ۱۳۷۶، ص ۲۶۹، ص۲۷۱؛ قادری، ۱۳۷۹، ص ۱۲- ۵).

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-15]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1390.1.4.5.9]

۳. عرضه نکردن جایگزینی برای حکومت

آیا راه پیشنهادی آنارشیست‌ها در نبود حکومت، به نظم و عدالت معطوف بود؟ آنان با نقد حاکمان و نفی حکومت، راه‌های جایگزینی را در نبود حکومت عرضه می‌کردند که این خود از توجه آنان به پی‌آمدهای انکار حکومت و تلاش برای نظام‌مندی جامعه خبر می‌دهد، اما خوارج در مقام ناگزیری، تنها به نفی حکومت بر پایه پشتوانه اعتقادی خود می‌پرداختند و هیچ جایگزینی را پیش نمی‌نهادند (قادری، ۱۳۷۸، ص ۶۳- ۶۲). تقسیم آنارشیست‌ها به آنارکوکمونیست‌ها یا آنارشیست‌های جمع‌گرا و توده‌گرا، آنارکو اندیویدوالیست‌ها یا آنارشیست‌های فردگرا یا فلسفی و آنارکوسندیکالست‌ها یا آنارشیست‌های سندیکالگرا، بیش‌تر بر پایه همین راه‌های پیشنهادی آنان صورت پذیرفته است (هی وود، ۱۳۷۹، ص ۵۰- ۳۴۴)، اما خوارج حتی با آنارشیست‌هایی که از راه کاوش در متون دینی به ضرورت نفی حکومت رسیده بودند نیز سنجش‌ناپذیرند.

٤. نداشتن بنیادهای فلسفي در انديشه سياسي

آنارشیست‌ها از پشتوانه فلسفی و اندیشه‌ای لازم برخوردار و در قالب تفکری دارای پیشینه، با تحول اومانیسم و ایدئولوژی‌های وابسته به آن (لیبرالیسم و راسیونالیسم و کاپیتالیسم و سوسیالیسم و ناسیونالیسم، سوسیال ـ ناسیونالیسم) از دید سلبی و ایجابی پیوند داشتند و از این‌رو، با جریانات روشن‌فکری قرون جدید به‌ویژه عصر روشنگری گره خوردند و خود پی‌آمد دیدگاه اومانیستی و نگرش خطی به تاریخ و مقتضیات مکتب ترقی به شمار می‌رفتند، اما خوارج قشرگرایانی بیش نبودند و حتی از مسیر طبیعی جامعه اسلامی که آرام‌آرام با اندیشه‌های دیگر ملل آشنا می‌شد و رویکرد ژرف‌تری به جامعه و حکومت و اقتصاد به دست می‌آورد، خود را به کناری کشیدند و از منظر اعتقادیِ برآمده از تعصب خشک و تنیده با میراث‌های پیشین ساختار عشیره‌ای عرب، به اوضاعِ می‌نگریستند و از این‌رو، در همان عصر خروجشان نیز متحجر و قشری به شمار می‌رفتند (مونتگمری وات، ۱۳۷۰، ص ۳۲- ۲۸؛ محقق فریدنی، ۱۳۸۳، ص۵۳- ۵۱).

آنارشیست‌ها هم‌سو با فرآیند تحول اندیشه در جهان غرب، در عرضه تعبیری کارآمدتر از اندیشه خویش می‌کوشیدند، اما خوارج در آغاز پیدایی خود، متعصبانه بر شدت عمل و ویژگی‌های سلبی تفکرشان می‌افزودند. عملکرد خوارج در آغاز خروج و

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-15]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1390.1.4.5.9]

مشی هرج و مرج‌طلبانه آنان در این مرحله، با عملکرد خوارجی که آرام‌آرام شیوه هـرج و مرج‌طلبانه را کنار گذاردند و برای نظم‌بخشی به کوشش‌های فکری و سیاسی خویش و در افکندن بنیادهای اندیشه‌ای و تبیین و تبلیغ آنها تلاش کردند، بسی متفاوت اسـت. بی‌گمان، روابط نیکوی برخی از سران خوارج با بزرگانی همچـون ابن‌عبـاس یـا مـدارا کردن خلفایی همچون عمر بن‌عبدالعزیز با برخی از این سـران و اندیشـه‌ها و تبلیغـات آنان، بر پایه همین تغییر شیوه خوارج؛ یعنی آرام‌تـر شدنشـان تفسـیرپذیر خواهـد بـود (کردی، ۱۳۸۹، ص ۴۵-۴۲، ۱۲-۱۱۱، ۳۲-۱۲۱، ۳-۲).

۵. راه‌برد و رفتار (استراتژي و عمل)

آنارشیسم دست‌کم در قالب جریـانی فکـری، حتـی در شـکل رادیکـال آن، هـرج و مرج‌طلبی و آشوب‌افکنی را به‌ویژه هنگام زیان‌رسانی چنین کارهایی به شهروندان، جایز نمی‌داند (هی وود، ۱۳۷۹، ص ۶۰- ۳۵۹) و بیش‌تر رویکرد انتقـادی و مشـربی آرمـانی است که همچون شمشیر داموکلس، حاکمان و فرمان‌روایان را بـه رفتـار نیـک و دسـت کشیدن از خودسری راه می‌نماید. حکومت‌ها در برابر گروه‌های منتقدِ سخت‌رو کـه بـه سبب بدرفتاری و سرکشی حکام تا مرزهای نـابود کردنشـان پـیش می‌رونـد، دسـت‌کم به‌انگیزه حفظ قدرت خود، در سیاسـت‌ها و عملکردهـای خـویش بـاز می‌نگرنـد، امـا خوارج نفی حکومت را با هرج و مرج و ایجاد فساد و ناامنی دنبال می‌کردند و ایـن دو را در یک دسته می‌گنجاندند. رویکرد مارقین انتقـادی نبـود، بلکـه براندازانـه بـه شـمار می‌رفت و از این‌رو، جز حاکمان درباره رعایا نیز به رفتارهای خشن و ناانسـانی دسـت می‌گشادند. آنان نابود می‌کردند تا حکومت را نفی کنند و حکومت را نفی می‌کردنـد تـا بهانه‌ای برای نابودی به دست آورند. از این‌رو، اندیشه و رفتارشان هرگـز در اوضـاع و احوال جامعه اسلامی تأثیر نگذارد، بلکه به استوار شدن بنیادهای حکومت‌هایی همچون بنی‌امیه انجامید که به نام ایجاد امنیت و حفظ ثبات، هم ایشان را سرکوب می‌کرد و هـم خواسته‌های مشروع مسلمانان را به محاق فرو می‌کشید.

۶. خودرأيي و استبداد فكري

آنارشیست‌ها به‌رغم برخورداری از تنوع فکـری و تکثـر اندیشـه‌ای، از دیـد صـنفی، گروهی، طبقه‌ای و... به حکومت نمی‌نگریسـتند و در اوضـاع آینـدهٔ برآمـده از نـابودی

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-15]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1390.1.4.5.9]

حکومت‌ها، جایگاهی برای خویش و منسوبانشان تعریف نمی‌کردند، اما خوارج خود را معیار حق و باطل می‌شمردند و با نفی حکومت و ایجاد فساد و نابودی، در پی تثبیت جایگاه خویش و برپایی اوضاعی ناظر به منافع و اندیشه‌های خود بودند (عاملی، ۱۳۸۴، ص ۸۶-۳۸۳). چنین دیدگاهی، با اندیشه نفی حکومت هم‌خوانی نداشت، بلکه از بی‌برنامگی و بی‌سامانی رفتار آنان سرچشمه می‌گرفت. بی‌سامانی در فکر و عمل خوارج، بدین انجامید که در محیط پرابهام و اجبار شدید برآمده از سرکوب‌های پیوسته، دست‌کم حکومت خویش را بپذیرند و به‌رغم اینکه دیگر حکومت‌های اسلامی را نفی می‌کردند (اعتقاد نخستین آنان)، به برپایی حکومت در سرزمین‌هایی همچون سیستان، یمن، عمان، عراق و شمال آفریقا تن دادند (کردی، ۱۳۸۹، ص ۴۵، مقدمه صفحه یازده تا دوازده). دیدگاه آنان درباره وجوب حکومت و جایگاه آن، در این مرحله نیز با یک‌دیگر یک‌سان نبود و به ویژگی‌هایی که برای امام بر می‌شمردند و راهی که برای گزینش او پیش می‌نهادند، کم‌تر معتقد و ملتزم بودند، بلکه سرشار از سرگردانی، به اعمال سیاسی شورش‌گرانه دست می‌زدند (علایلی، ۱۳۷۱، ج ۱، ص ۷۵-۷۷؛ مفتخری، ۱۳۸۵، ص ۳۴-۳۵؛ قادری، ۱۳۷۸، ص ۶۳- ۶۲).

کسانی بدون توجه به باورهای مارقین درباره ضرورت حکومت و چگونگی گزینش حاکم و ویژگی‌های وی، اندیشه آنان را به گونه‌ای با دموکراسی و انتخاب مردمی یک‌سان پنداشته‌اند که این تفسیر نیز پذیرفتنی نمی‌نماید (فان فلوتن، ۱۳۲۵، ص۷۷)؛ زیرا دموکراسی، سازکاری تشکیلاتی و ساختاری نهادینه و اجرایی دارد که با ساختار حاکم بر گروه خوارج و حتی جامعه اسلامی صدر اسلام هم‌خوانی ندارد. خوارج نه از غنای فکری برای درک و عمل به دموکراسی برخوردار بودند و نه با طرد بیش‌تر اعضای جامعه مسلمان و کافر خواندن آنان به نماد دموکراسی بدل می‌شدند. آنان بیش‌تر اعضای جامعه اسلامی را به نام عدالت و ایمان و عمل به شریعت طرد می‌کردند، اما خود در این موضوع‌ها متعصب و سخت‌گیر و هرج و مرج‌طلب بودند.

از این‌رو، اندیشه نفی حکومت خوارج نه با رویکرد آنارشیستی به حکومت قیاس‌پذیر است و نه پذیرش حکومت خوارج را مصداق دموکراسی‌خواهی آنان می‌توان دانست. گروه خوارج، اعضای جسور، صادق و مؤمن فراوانی در خود داشت، اما جسارت آنان در نقد بی‌عدالتی‌ها و سرکشی‌های حاکمان به اندازه‌ای با تعصب و

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-15]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1390.1.4.5.9]

قشرگرایی همراه می‌شد که به حال جامعه سودمند نبـود. ایـن بی‌باکی‌هـا، از رویـارویی لفظی تا جنگ و ویران‌گری پیش می‌رفت.

۷. نفی متعصبانه حکومت

اگر آنارشیسم به هرج و مرج‌طلبی ترجمه شود ـ چنان‌که بسیاری از فرهنگ‌ها از سر آسان‌گیری (تسامح) چنین کرده‌اند ـ رفتارهای خوارج مصداق این اصطلاح خواهد بود، اما چنانچه آنارشیسم در معنای مکتب نفی حکومت با انگیزه خیـر عـام و آزادی فـرد و مصلحت جامعه به کار رود و مفهـوم آشـوب‌طلبی و هـرج و مرج‌خـواهی را در خـود نداشته باشد، خوارج نمونه‌ای از این مکتب نخواهند بود. آنارشیست‌ها جامعه بی‌سـامان نمی‌خواهند، بلکه حکومت‌های موجود را تجسم زور و سلطه می‌دانند و نفـی می‌کننـد. آنان حکومت را مقیّد می‌خواهند و حکومت مطلوبشان، داوطلبانه پدید می‌آید و قـدرتی برای کاربرد زور ندارد (بشیریه، ۱۳۸۷، ص ۴۸ ـ ۱۴۴)؛ یعنـی حکـومتی را می‌خواهنـد که کم‌تر حکم براند یا هرگز حکم‌رانی نکند، بلکه نماد توافق و آرای داوطلبانـه افـراد و جامعه باشد. خوارج در آغاز خروجشان، حکومت را از سـر تعصـب نفـی می‌کردنـد و برای چیره شدن بر اوضاعی که خود در پیدایی‌اش بسیار سهم داشتند، چنـین دعـوی را مطرح می‌کردند و خیر و صلاحی در اندیشه آنان نبود.

نتیجه

نـاهم‌گونی اندیشـه و عمـل خـوارج و نداشـتن دیـدگاهی یکسـان بـا یـک‌دیگر و سردرگمی‌شان در اوضاعی که خود در پیـدایی‌اش تأثیرگـذار بودنـد، آنـان را بـه طـرح مسئله نفی حکومت راه نمود. آنان در این‌باره نیز نگرش ثابتی نداشتند و تنها بـه نشـانه ناخرسندی و توجیه رفتارهای خود، بدان متوسل می‌شدند. نفی حکومت نـزد خـوارج، نه اندیشه‌ای دارای پیشینه بود و نه رهیافتی برای تقابـل بـا دیگـر مسـلمانان و تحمیـل خواسته‌های‌شان بر علی (ع) به شمار می‌رفت، بلکه آنـان در محیطـی آکنـده از ابهـام و وضعی ناپذیرفتنی گیر افتاده بودند و از این‌رو، به هـرج و مرج‌طلبـی و آشـوب دسـت می‌زدند. بنابراین، نفی حکومت و اعتماد نکردن به حکومت‌های موجـود، ابـزار توجیـه رفتارهایشان بود. آنان در آغاز نه با حکومت، بلکه با اوضاع جامعه اسلامی نمی‌ساختند؛ چنان‌که پیش از این به حکومت معتقد و ملتزم بودند، اما دلیلِ استواری بـر مخالفـت بـا

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-15]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1390.1.4.5.9]

آن نداشتند و از این‌رو، با توسل به اصل اعتقادیِ «ارتکاب گناه کبیره» بر پایه تفسیر ویژهٔ خودشان، حاکم و جامعه اسلامیِ پیرو او را تکفیر کردند و از نفی حاکم، به نفی حکومت رسیدند. مقصود آنان از نفی حکومت نیز نقد حاکمان و تلاش برای بهبود اوضاع جامعه و نزدیک کردن آن به وضع مطلوب نبود؛ زیرا با هرج و مرج‌طلبی و بی‌نظمی، آن را از وضع مطلوب دور می‌کردند. شیوه سیاسی خوارج هرگز با روش پیروان آنارشیسم یکسان و سازگار نخواهد بود؛ زیرا آنارشیسم مکتبی دارای پیشینه است و به‌رغم نقدهای مطرح درباره آن، به نقدی باور دارد که به پیدایی اوضاع مطلوب بیانجامد. بنابراین، خوارج را تنها قشرگرایانی می‌توان دانست که کارهایشان، به پدید آمدن آشفتگی و ناهم‌گونی بیش‌تر در جامعه اسلامی انجامید.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-15]

[DOR: 20.1001.1.22519726.1390.1.4.5.9]

کتاب‌نامه

۱. آشوری، داریوش (۱۳۷۳)، *دانشنامه سیاسی*، چاپ سوم، تهران، مروارید.

۲. ابن‌اثیر، عزالدین (۱۳۷۶)، *تاریخ کامل*، ترجمه حسین روحانی، چاپ دوم، تهران، اساطیر.

۳. ابن‌کثیر، ابی الفدا اسماعیل (۱۴۲۸ق)، *البدایه و النهایه*، دمشق ـ بیروت، دار ابن کثیر.

۴. اسپریگینز، توماس (۱۳۷۰)، *فهم نظریه های سیاسی*، ترجمه فرهنگ رجایی، چاپ دوم، تهران، مؤسسه آگاه.

۵. الاشعری، ابی‌الحسن علی بن‌اسماعیل (۱۴۲۹ق)، *مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلین*، تحقیق و شرح نواف الجراح، بیروت، دار صادر.

۶. برنجکار، رضا (۱۳۷۸)، *آشنایی با فرق و مذاهب اسلامی*، قم، مؤسسه فرهنگی طه.

۷. بشیریه، حسین (۱۳۸۷)، *آموزش دانش سیاسی*، چاپ نهم، تهران، نشر نگاه معاصر.

۸. بغدادی، ابومنصور عبدالقاهر (۱۳۶۷)، *الفرق بین الفرق در تاریخ مذاهب اسلام*، ترجمه محمدجواد مشکور، چاپ چهارم، تهران، کتاب‌فروشی اشرافی.

۹. پازارگاد، بهاءالدین (بی‌تا)، *مکتب‌های سیاسی*، تهران، اقبال.

۱۰. جعفری، حسین‌محمد (۱۳۷۲)، *تشیع در مسیر تاریخ*، ترجمه سید محمدتقی آیت‌اللهی، چاپ ششم، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.

۱۱. حلبی، علی اصغر (۱۳۷۵)، *بحث‌هایی در اندیشه های سیاسی قرن بیستم*، تهران، اساطیر.

۱۲. خاکرند، شکرالله (۱۳۷۲)، *علل شکل گیری خوارج*، تهران، مرکز چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی.

۱۳. دژکام (خرداد ۱۳۸۷)، «دروس اندیشه سیاسی اسلام»، در:
http://www.psir.ir/modules/article/viwe.article.php/9.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-15]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1390.1.4.5.9]

۱۴. دینوری، ابوحنیفه احمد بن‌داود (۱۳۶۶)، *اخبار الطوال*، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، چاپ دوم، تهران، نشر نی.
۱۵. ربانی گلپایگانی، علی (زمستان ۱۳۷۹)، «حکومت ولایی از دیدگاه امام علی (ع)»، *کلام اسلامی*، ش۳۶.
۱۶. زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۶۷)، *تاریخ ایران بعد از اسلام*، تهران، امیرکبیر.
۱۷. شجاعی‌زند، علی‌رضا (پاییز ۱۳۷۶)، «اقتدار در اسلام»، *حکومت اسلامی*، ش ۵.
۱۸. شهرستانی، محمد بن‌عبدالکریم (۱۹۹۸م)، *الملل و النحل*، تقدیم و تحشیه صلاح‌الدین الهواری، بیروت، دار و مکتبه الحلال.
۱۹. صابری، حسین (۱۳۸۳)، *تاریخ فرق اسلامی (۱)*، تهران، سمت.
۲۰. طبری، محمد بن‌جریر (۱۳۶۹)، *تاریخ الرسل و الملوک*، ترجمه ابوالقاسم حالت، چاپ سوم، تهران، اساطیر.
۲۱. عالم، عبدالرحمن (۱۳۷۷)، *بنیادهای علم سیاست*، چاپ چهارم، تهران، نشر نی.
۲۲. عاملی، جعفر مرتضی (۱۳۷۴)، *امام علی (ع) و خوارج*، ترجمه محمد سپهری، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۲۳. علایلی، عبدالله (۱۳۷۱)، *برترین هدف در برترین نهاد؛ پرتویی از زندگی امام حسین (ع)*، ترجمه محمد مهدی جعفری، تهران، سازمان چاپ و نشر وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۲۴. فلوتن، فان (۱۳۲۵)، *تاریخ شیعه و علل سقوط بنی‌امیه*، ترجمه مرتضی هاشمی حائری، تهران اقبال.
۲۵. قادری، حاتم (۱۳۷۸)، *اندیشه‌های سیاسی در اسلام و ایران*، تهران، سمت.
۲۶. ـــــــ (۱۳۷۹)، *اندیشه‌های سیاسی در قرن بیستم*، تهران، سمت.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-15]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1390.1.4.5.9]

۲۷. کردی، رضا (۱۳۸۹)، *تاریخ سیاسی خوارج شمال آفریقا در سده های دوم و سوم هجری*، تهران، انتشارات سمت و پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
۲۸. لنکستر، لین.و (۱۳۸۰)، *خداوندان اندیشه سیاسی (از هگل تا دیویی)*، ترجمه علی رامین، چاپ دوم، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
۲۹. لیدمان، اریک (۱۳۷۹)، *تاریخ عقاید سیاسی از افلاطون تا هابرماس*، ترجمه سعید مقدم، تهران، نشر دانش ایران.
۳۰. مادلونگ، ویلفرید (۱۳۷۷)، *فرقه های اسلامی*، تهران، ابوالقاسم سری، اساطیر.
۳۱. ماسینیون، لویی (۱۳۸۸)، *جغرافیای تاریخی کوفه*، ترجمه به عربی تقی بن‌محمد المصعبی، ترجمه به فارسی عبدالرحیم قنوات، تهران، انتشارات سمت و پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
۳۲. محقق فریدنی، عباس (۱۳۸۳)، *خوارج از دیدگاه امام علی (ع)*، قم، انتشارات انصاریان.
۳۳. مسعودی، ابوالحسن علی بن‌حسین (۱۳۷۸)، *مروج الذهب و معادن الجوهر*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، چاپ ششم، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
۳۴. مشکور، محمدجواد (۱۳۷۲)، *فرهنگ فرق اسلامی*، تقدیم کاظم مدیر شانه چی، چاپ دوم، مشهد، آستان قدس رضوی.
۳۵. مفتخری، حسین (۱۳۸۵)، *خوارج ایران تا اواخر قرن سوم هجری*، چاپ دوم، تهران، انتشارات مرکز بازشناسی اسلام و ایران.
۳۶. منقری، نصربن مزاحم (۱۳۶۶)، *پیکار صفین*، تصحیح و شرح عبدالسلام محمد هارون، ترجمه پرویز اتابکی، تهران، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
۳۷. وات، ویلیام مونتگمری (۱۳۷۰)، *فلسفه و کلام اسلامی*، ترجمه ابوالفضل عزتی، تهران، علمی و فرهنگی.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-15]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1390.1.4.5.9]

۳۸. وینسنت، اندرو (۱۳۷۶)، *نظریه های دولت*، ترجمه حسین بشیریه، چاپ دوم، تهران، نشر نی.
۳۹. ـــــــــ (۱۳۷۸)، *ایدئولوژی‌های مدرن سیاسی*، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، تهران، ققنوس.
۴۰. وودکاک، جورج (۱۳۶۸)، *آنارشیسم*، ترجمه هرمز عبداللهی، تهران، معین.
۴۱. هی‌وود، اندرو (۱۳۷۹)، *درآمدی بر ایدئولوژی‌های سیاسی*، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی.
۴۲. یعقوبی، احمد بن‌واضح (۱۳۷۸)، *تاریخ یعقوبی*، چاپ هشتم، تهران، علمی و فرهنگی.
۴۳. Bremer, Fransis, (1987), **Puritianism**, In: Mircea Eliade, The Encyclopedia of Religion, London, Macmilian Publishing company.
۴۴. Stoeffler, F. Ernest, (1987), **Pietism**, In: Mircea Eliade, The Encyclopedia of Religion, London, Macmilian Publishing company.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-15]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1390.1.4.5.9]